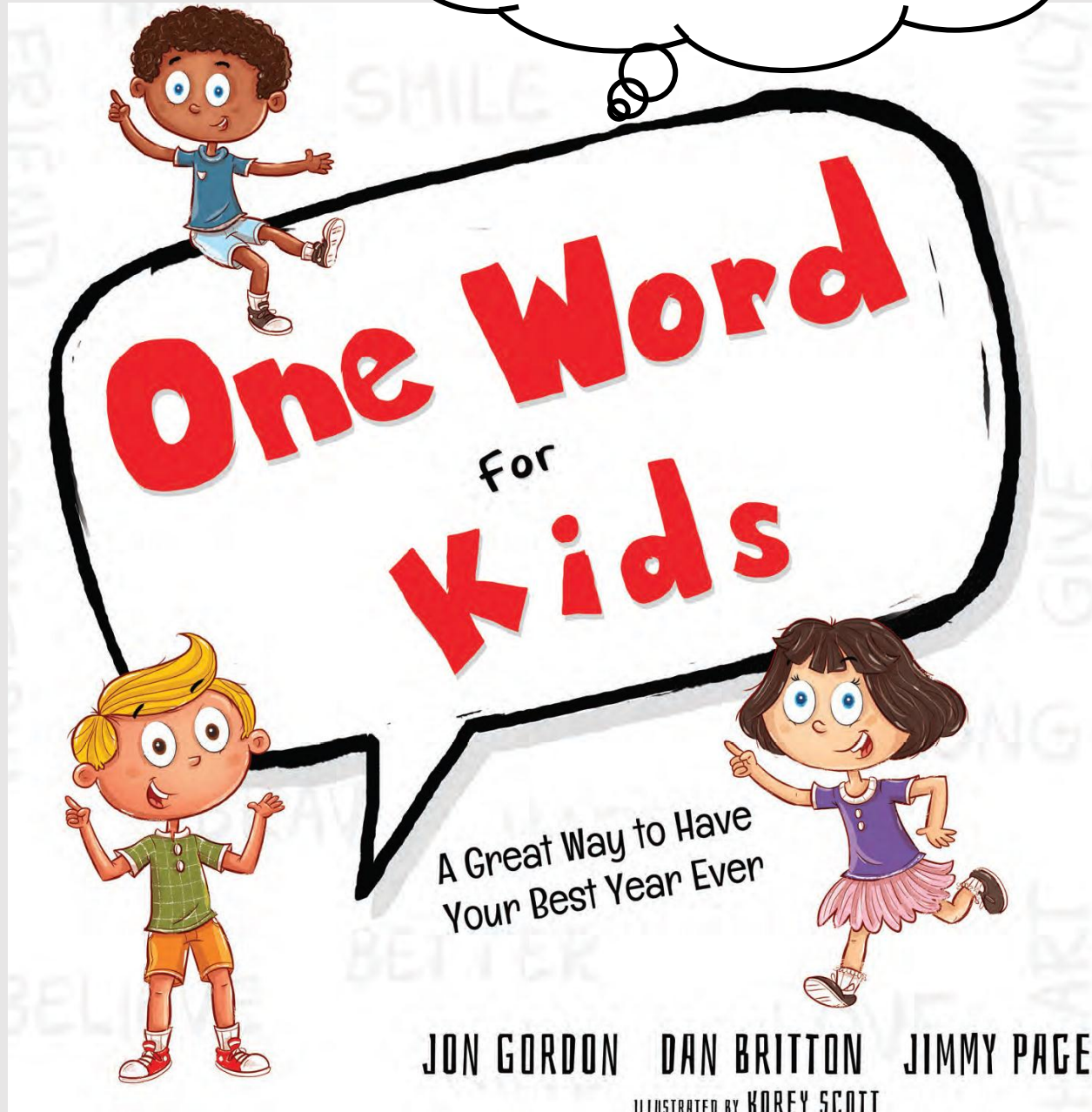


پروژه کلمه خود را پیدا کنید؛ برای کودکان

نویسنده: جان گوردون

مترجم: سیده فاطمه معزی



روز اول مدرسه بود و استیوی خواب آلود و خسته بود، او از اینکه تابستان تمام می شد بدخلق و غمگین بود.

It was the first day of school and Stevie was falling asleep. He was tired, grumpy, and sad that summer was over.



اما وقتی معلمش خانم بی گفت: "من معتقدم یک کلمه وجود دارد که به شما کمک می‌کند تا بهترین سال را داشته باشید و بدانید بهترین سال آنقدر عالی خواهد بود که حتی از آن بیشتر از تعطیلات تابستانی لذت خواهید برد".



But his ears perked up when his teacher, Mrs. B, said, "I believe there is *one word* that will help you have your best year ever. It will be so great you'll enjoy it even more than summer vacation."



دوست استیوی، الی دستش را بلند کرد و پرسید: "این چه کلمه ای است؟؟"

Stevie's friend Eli raised his hand and asked, "What word is that?"

خانم بی گفت: "این کلمه احتمالا برای هر کدام از شما متفاوت خواهد بود." من برای شما یک تکلیف ویژه دارم. این که هر کدامتان یک کلمه برای امسال خود پیدا کنید."

"The word will likely be different for everyone," Mrs. B said. "I have a special assignment for each of you. It's to find your own *one word* for the year."



جیمی، همکلاسی استیوی پرسید "خب، چگونه آن را پیدا کنیم؟". خانم بی گفت: "من به شما کمک خواهم کرد، اما می‌خواهم سعی کنید آن را خودتان کشف کنید."



"So, how do we find it?" Stevie's classmate Jimmy asked. "I will help you, but I want you to try to discover it on your own first," Mrs. B answered.



آن شب، در حالی که خانواده استیوی شام می‌خوردند، استیوی نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌گفت. وقتی مامانش پرسید چی شده بهش گفت در مورد تکلیف، یک کلمه ام، غمگین هستم، زیرا نمی‌دانم چگونه یک کلمه خودم را پیدا کنم.

That night, while having dinner with his family, Stevie wouldn't talk or eat. When his mom asked what was wrong, he told her about the *one word* assignment. He was sad, because he had no idea how to find his *one word*.



خواهر کوچکترش کالی گفت: "شاید یک کلمه تو، ناامیدی باشد!!!!". اما خواهرش جید فریاد زد که من فکر نمی کنم که کلمه باید منفی باشد"

"Maybe your *one word* is disappointment!" his sister Kallie shouted. "I think it should be negative!" his sister Jade yelled.



پدر استیوی به سرعت پاسخ داد: "دختران، بنشینید". استیوی، شاید تو باید در مورد برخی از کلمات فکر کنی مثلاً کارهایی که دوست داری انجام بدهی یا مکان‌های مورد علاقه‌ات که دوست داری بروی، شاید یک کلمه خود را آنجا پیدا کنی.



"C'mon, girls," Stevie's dad quickly responded. "Stevie, maybe you should think about some of the things you love to do or your favorite places to go. Maybe you'll find your *one word* there."



آن شب، استیوی به رختخواب رفت و به تمام زمینه‌های مورد علاقه اش فکر کرد؛ همه مکان‌ها و کارهای مورد علاقه‌اش، به امید اینکه کلمه‌اش را پیدا کند.

That night, Stevie went to bed and thought about all his favorite places and things he loves to do, hoping he'd find his *one word*.



